

گفتارهایی در باب تاریخ و فرهنگ شهر بهشت (فست سدنوست سوم)

ابوالقاسم بابر و نخستین تجربه پایتختی مشهد



ترابی| در متون تاریخی دوره تیموری دو نفر را با نام «بائر» (به صورت بائر هم خوانده می شود) می شناسیم؛ یکی ظهیرالدین محمد بائر (پادشاه مقتدر هند و از نوادگان تیمورلنگ) و دیگری ابوالقاسم بائر (فرزند بایسنقر و نوه شاهرخ تیموری) که او هم از اخلاف تیمورلنگ بود. در بین این دو نفر، آنکه با تاریخ مشهد و البته ستون مشهدیات ارتباط پیدا می کند، ابوالقاسم بابر است.

ابوالقاسم چنان که گفتیم نواده شاهرخ تیموری بود و از طرفی نسبش به گوهرشاد بیگم هم می رسید. بابر در زمان حکومت عمویش، آغ بیگ، در برابر او قد علم کرد و توانست بر بخشی از قلمرو شرقی تیموریان دست یابد و به تدریج آن را به سوی غرب توسعه دهد؛ بااین حال، بابر در قلمرو خود هم با برادرانش، علاءالدوله و قطب الدین محمد، بر سر دستیابی به قدرت درگیر بود و نزاع های خونینی میان آن ها درگرفت که نهایتا به قتل علاءالدوله در سال ۸۵۱قمری و کورشدن قطب الدین محمد در همان سال انجامید. بابر بعد از دستیابی به هرات، این شهر را پایتخت خود قرار داد؛ اما هیچگاه آرام و قرار نداشت؛ با مشغول جنگ بود یا مشغول عیش و نوش.

او علی شیخ بهادر را که یکی از سردارانش بود، به حکومت توس و مشهد گمارد و بهادر نیز دست به ستمگری گشود و اوضاع را در مناطق مذکور، به شدت نابسامان کرد. بابر بعد از غلبه بر برادران و مدعیان سلطنت، در سال ۸۵۵ به مشهد آمد و تا سال ۸۶۱قمری، یعنی زمان مرگش، گاه به گاه به این شهر سفر و در آنجا اقامت می کرد و مشهد عصر بابر، عملاً نخستین دوران پایتختی خود را سپری کرد. نقل است که بابر دستور داده بود برایش بر فراز کوهسنگی اقامتگاهی بسازند تا از آن به عنوان مکان استراحت استفاده کند.

در سال ۸۶۰قمری، بیماری بر نواده تیمور غلبه کرد. او که تا پیش ازآن به شادخواری کرده بود، تصمیم گرفت به مشهد سفر و شاید از اعمالش توبه کند، به این ترتیب بابر راهی مشهد شد و یک سال پایانی عمر خود را در این شهر گذراند. در این دوران، وی تلاش گسترده ای برای توسعه کمی و کیفی شهر کرد. کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی در کتاب مشهور «مطلع السعدین و مجمع البحرین» به این موضوع اشاره می کند و می نویسد، «بابا بر اهتمام تمام به انتظام احوال رعیت و زراعت ولایت نمود و به یمن قدوم همایون، شهر مشهد به غایت معمور و آبادان بود».

بااین حال بابر چندان به توبه اش پایبند نماند. او بعد از مرگ یکی از بازهای شکاری اش، بسیار غمگین شد و دوباره به باده خواری رو آورد. این بار بیماری دوباره بر او غلبه کرد و نگذاشت جان سالم به در ببرد.

سمرقندی می نویسد: «روز ۲۵ ربیع الثانی [سال ۸۶۱قمری] [۱۱ فوریدین ۸۲۶ خورشیدی] در عین عشرت و کامرانی از چهارباغ مشهد در محقه [کجاوه] نشستہ ساعتی سیر فرمود و از راه عیدگاه [به مشهد] معاودت فرمود و در مجلس خاص بر سریر سلطنت قرار گرفت و اندک زمانی بعد مزاج همایون متغیر گشت» و ساعتی پس ازآن، مرگ گریبان بابر را گرفت. پیکر او را شاید بر اساس وصیتی که کرده بود، به مدرسه بالاسر آوردند، جایی که به دستور جد وی، شاهرخ تیموری، ساخته شده و به «مدرسه شاهرخی» هم معروف بود. جسد بابر زیر گنبد این مدرسه دفن شد؛ مدرسه ای که امروزه نشانی از آن نیست و در تخریب بزرگ سال ۱۳۵۴ خورشیدی به کلی از بین رفته است.

مرگ دردناک «ادوارد دانیلیان»

اردان| ارامنه ایران در این کشور دارای تاریخی بسیار کهن هستند. رد و نشان آنان را می توان در بسیاری از صنایع نوظهور قرن های ۱۳ و ۱۴ خورشیدی در ایران دید که مطبوعات یکی از آن هاست. «ادوارد دانیلیان» از ارامنه ای است که در مطبوعات ایران و به ویژه مشهد صاحب نام است. او که در جراید دو دهه اول قرن گذشته با نام مستعار «فرخ کیا» قلم می زد و سردبیر مجله ادبی ویژه ارامنه با عنوان لوپیس (نور) هم بود، متأسفانه در جوانی و بر اثر ابتلا به تیفوئید درگذشت. جریده «آزادی» در خرداد ۱۳۲۱ با درج خبر فوت این روزنامه نگار جوان می نویسد: «کسانی که مقالات شیوای ادبی و اجتماعی و ترجمه های گران بهای آرتیکل های سیاسی و جنگی را که در طول سال ۱۲۱۹ در [روزنامه] آزادی درج می شد، می خواندند، ممکن نیست از مرگ نویسنده و مترجم جوان آن مقالات ملول نگردند. نویسنده آن مقالات دلبذیر جوانی بود غیور، مطلع، مہین پرست، شجاع و دارای اطلاعات ادبی و سیاسی و تاریخی وسیعی که دنیا ی مطبوعات پارسی زبان را به وجود یک نابغه نوید می داد.

ولی دریغ که آن جوان ناکام در ۲۳ سالگی در جوش عهد شباب گلبن وجودش دستخوش مرگ شده. از دنیا ی نوانی علم و ادب به آغوش تاریک و مدهش خاک فرو رفت. آری، ادوارد دانیلیان که برخی مقالات او به نام مستعار فرخ کیا منتشر می گردید. از حیات مستعار چشم پوشیده به سوی حیات باقی شتافت. ادوارد همان نویسنده ناکام که ۱۰ ماه از نویسندگان و مترجمین استوار آزادی بود، با وجود کمی سن، اطلاعات سرشار، مطالعات عمیق و دانستن چندین زبان را به فضائل روحی و اخلاقی خود افزوده، سراپا حرارت و عزت نفس و متانت بود و به ایران علاقه عجیبی داشت که در کمتر جوانی آن علاقه از زوی فهم و درایت دیده می شد. آن جوان دانشمند و حساس یک ماه پیش به مرض تیفوئید مبتلا و عصر پنجشنبه، هفتم خرداد، در بیمارستان آمریکایی جان داد و ظہر دیروز، جمعه، با تشییع مجللی به خاک سپرده شد. ما با دیدن تأسف که از فقدان آن جوان ناکام داریم، به پدر و مادر داغ دیده و اساتید و دوستان او که مورد علاقه همه بود و [همچنین] به عالم مطبوعات که چنان خدمتگر صدیق و فاضلی را از دست داد، تسلیت می گوئیم.»



مهرآباد وقف حرم مطهر امام رضا^(ع) کرده بود تا به مصرف هزینه های مورد نیاز در این مکان مقدس برسد (براساس سند شماره ۳۱۶۶۵ در مرکز اسناد آستان قدس رضوی).

بااین حال مشهورترین موقوفه ای که با مزرعه مهرآباد ارتباط پیدا می کند، موقوفه «زهرخانم» است، موقوفه ای که سند وقف نامه آن در سال ۱۲۸۹قمری (۱۲۵۱ خورشیدی، حدود ۱۵۲ سال پیش) تنظیم شده است. براساس مندرجات این وقف نامه، «زهرخانم، زوجه میرزا بابا عشار، همگی و تمامی مجری المیاه [نهر آب] و محل زراعت یک زوج مزرعه مهرآباد واقع در بلوک تبادکان» را وقف کرده اند. محل مصرف موقوفه زهرا خانم از این قرار بوده است: «بر تعزیه و روضه خوانی، مقرر آنکه متولی عین موقوفه، همه ساله، حاصل و منافع واقف را آنچه بشود استیفا نموده به اطلاع و نظارت والته به سند تاریخی مناسبی برای مطالعه پیشینه مناطق اطراف مشهد تبدیل شدند.

قدیمی ترین سندی که در آن نامی از مزرعه مهرآباد به میان آمده و البته نگارنده این سطور به آن دست یافته است، سندی مربوط به سال ۱۱۶۳قمری یعنی حدود چهار سال بعد از کشته شدن نادرشاه است؛ سندی که درباره تأمین حقوق و دستمزد خادمان حرم رضوی از محل درآمد مزرعه مهرآباد، اطلاعاتی ارائه و نشان می دهد که بخش هایی از این مزرعه، از مدت ها قبل موقوفه آستان قدس رضوی بوده است (سند شماره ۳۰۳۶۴ در مجموعه مرکز اسناد آستان قدس رضوی).

جست و جوی بیشتر ما را به شخصی به نام «حاجی عبد...» می رساند که زمین هایی را در مزرعه

درباره «مهرآباد» که روزگاری یکی از گزینه های سرمایه گذاری انگلیسی ها و یهودیان بود

توطئه چینی با تریاک مشهد علیه چین



مرضیه ترابی| اطلاعات ما درباره پیشینه مزرعه قدیمی مهرآباد چنگی به دل نمی زند، مزرعه ای بیرون از باروهای شرقی مشهد و در مسیر ایلغار ازبکان و ترکمانان که دیرزمانی از مراکز تأمین محصولات زراعی و طی دهه های اخیر، بخشی از آن به عنوان محلی برای تولید علوفه فعال بوده است. مهرآباد در زمرة مزارع یا به قول محلی ها، قلعہ هایی است که به گزارش احمد ماهوان در کتاب «تاریخ مشهد قدیم»، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به بخشی از شهر مشهد تبدیل می شود اما هنوز هم گرد حاشیه نشینی بر بخش هایی از آن باقی است.

این مزرعه قدیمی در اوج شکوہش صاحب قلعہ ای بوده است که درباره ہیبت آن نیز هیچ نمی دانیم، اما به یاری برخی عکس های هوایی قدیمی می توان چنین ارزیابی کرد که قلعہ ای احاطه شده در میان باغ ها و مزارع آباد بوده است. امروزه برخی از قدیمی های این محله جدید اما پرسابقه می گویند که قلعہ قدیمی مهرآباد در محدوده کوچه «شهیدیحیی فرزین» قرار داشته است و حتی از این کوچه با نام «کوچه قلعہ کهنه» یاد می کنند.

بااین حال از آن فضای مصفا ی قدیمی، چیز زیادی باقی نمانده است الا مسجد کهن سال «ابوالفضلی مهرآباد» که ظاهرا مسجد قلعہ محسوب می شده است و آن را بارها تجدید بنا و مرمت کرده اند و نیز تعدادی درخت توت تناور اما نه خیلی کهن سال که در محدوده کوچه شهید فرزین قرار دارند و نشان می دهند که روزی روزگاری، قنات باصفای مهرآباد از کنار آن ها رد می شده است. در گزارش امروز اما می خواهیم کمی جرت به خرج دهیم و تاریخ مهرآباد را از ورای قرن ها بررسی و کنکاش کنیم؛ موضوعی که شاید تاکنون سابقه نداشته است و باید برای اهالی این منطقه و به ویژه آن ها که عمری را در مهرآباد گذرانده اند و به آن علاقه فراوانی دارند، هیجان انگیز باشد.

- مزرعه ای در بلوک «تبادکان»

مهرآباد در تقسیم بندی قدیمی مناطق اطراف مشهد، در بلوک تبادکان قرار می گرفته است. در «کنایچه تبادکان» که میراث دوره ناصرالدین شاه است و در آن به ذکر مزارع و روستاهای این بلوک پرداخته اند، درباره مزرعه مهرآباد چنین می خوانیم: «قدیم النسق است، شانزده خانوار رعیت تاجیک دارد؛ از قنات مشروب می کنند زراعت خود را؛ هوایش معتدل است.»

حدود شصت سال بعد (سال ۱۳۲۹ خورشیدی) گزارش «حاج علی رزم راز» در جلد نهم کتاب «فرهنگ جغرافیای ایران» نمایی متفاوت از مهرآباد به تصویر می کشد: «ده از دهستان تبادکان، بخش حومه و ارداک شهرستان مشهد، دو کیلومتری جنوب خاوری مشهد، جلگه، معتدل، سکنه ۱۶۳ نفر [زبان] فارسی، [آبیاری با] قنات، [محصولات] غلات، تریاک، [شغل] زراعت و مال داری، راه اتومبیل رو [دارد].»

از تولید تریاک در مزارع سرسبز مهرآباد نباید تعجب کرد. از میانه دوره قاجار، توسعه کشت خشخاش با

میدان داری انگلیسی ها شروع و بالای جان زمین هایی

شد که تاپیش از آن محصول گندم مورد نیاز کشور را تأمین

می کردند. تریاک ایران با واسطه عمال کمپانی یهودی و

انگلیسی «ساسون» به بندر بوشهر حمل می شد و از آنجا

با کشتی به بندر شانگ های در چین انتقال می یافت تا

آن مملکت بزرگ را هم از ریشه بسوزاند. این بیای عالم گیر

برای ده ها سال دامن اراضی زراعی ایران را گرفت و اثرات

مخرب اقتصادی و اجتماعی در پی داشت و در دوره

ناصری و مظفری، تا پیش از کشف و استخراج گسترده

نفت، محصول صادراتی اول ایران بود؛ محصولی که سود

آن تمام و کمال به جیب انگلیسی ها می رفت.



اعتراض می کند. در آن سوطرچ پیشنهادی آلبرت بار، تصویر شیری ایستاده است که شمشیری در دست راست گرفته و خورشیدی از پشت آن پیداست. در چهار گوشه آن نیز عدد مربوط به بهای تمبر، نقش بسته است. در سال ۱۲۴۴ خورشیدی (۱۸۶۵ میلادی)، نمونه تمبرهای بار در چهار رنگ بنفش، سبز، آبی

تمبر های «باقریه»، نخستین تمبر های ایرانی

بیات| پست در ایران تا دوره قاجار به شکل چاپاری بود و با اسب به مقصد می رسید. این سیستم اما به مرور به دلیل مدیریت ضعیف، به تدریج کند و بالاخره برای استفاده عموم متوقف شد. درآمد های بستی کشورهای غربی اما ناصرالدین شاه قاجار را در سال ۱۲۴۴ خورشیدی (۱۸۶۵ میلادی) و سوسه کرد تا بهره ای از این فرصت ببرد. شاه قاجار که از پیشرفت های غرب در زمینه تشکیلات پستی و همچنین به وجود آمدن تمبر به عنوان منبع درآمد برای دولت های اروپایی باخبر بود، هیئتی را مأمور تحقیق درباره تمبر و آوردن آن کرد. ریاست این هیئت را «امیر نظام» بر عهده داشت که در سفارت ایران در پاریس مستقر بود؛ به همین دلیل «محسن خان سرتیپ (معین الملک)»